

نگرشی مقایسه‌ای به نسبت میان عدالت و آزادی در اندیشه سیاسی اسلام و لیبرالیسم

سید کاظم سید باقری*

چکیده

نوشته پیش‌رو در پی بررسی مقایسه‌ای نسبت میان عدالت و آزادی از نظر گاه اسلام و لیبرالیسم است. در اندیشه سیاسی اسلام، عدالت، حضوری همه‌جانبه در همه ابعاد، برنامه‌ها، گفتار و رفتارها دارد و در هیچ مرحله‌ای نمی‌توان و نباید آن را نادیده انگاشت، آن‌سان که رابطه‌ای تعاملی و تکاملی میان عدالت و آزادی وجود دارد و هر یک به تحقق دیگر یاری می‌رسانند، مگر آنکه آزادی، مانع تحقق عدالت شود که در این صورت، عدالت قید آزادی است. در این نگره، توحید نقش اصالی و مبنایی دارد و همه اصول عدالت سیاسی مانند توازن، تعادل، اعتدال، شایستگی، تأمین حقوق شهروندان بر گرد آن سامان می‌یابد، اما در مکتب لیبرالیسم با حاکمیت و اصالت انسان، ابعاد آزادی و تأمین حقوق شهروندی بدون لحاظ دستورهای دینی مهم است و عدالت در راستای آزادی، تحلیل می‌شود. با توجه به این مسئله، با توجه به روش تحلیلی-مقایسه‌ای تلاش می‌شود تا ابعاد پایه‌ای عدالت اسلامی در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و اهداف، نسبت میان عدالت و آزادی، با مکتب لیبرالیسم مقایسه شود. بر اساس اندیشه سیاسی اسلام، عدالت، ارزشی عقلی و مطلق و قید آزادی است، این مهم از طریق انسان‌های متعالی، برای ایجاد بسترهای رشد جامعه، توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌های سیاسی و ایفای حقوق شهروندان در عرصه سیاسی، اجرایی و عملیاتی می‌شود، اما در لیبرالیسم، عدالت امری نسبی، بر مبنای انسان سودگرا تحلیل می‌شود که در پی حداکثرسازی آزادی است.

کلیدواژگان: عدالت سیاسی، آزادی سیاسی، اندیشه سیاسی اسلام، لیبرالیسم، توحید، انسان متعالی

۱. دانشیار، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران. (نویسنده

مستول) ایمیل: sbaqeri86@yahoo.com

A comparative approach to the relationship between justice and freedom In the political thought of Islam and liberalism

sayyid kazem sayyid bagheri¹

Abstract

The following article seeks to compare the dimensions of political justice from the point of view of Islam and liberalism. In the political thought of Islam, political justice has an omnipresence in all dimensions, programs, speech and behavior, and it cannot and should not be ignored at any stage. In this view, monotheism has an original and fundamental role and all the principles of political justice such as balance, balance, moderation, competence, securing the rights of citizens are organized around it, but in the school of liberalism, with the sovereignty and originality of man, dimensions such as freedom and securing the rights of citizens. Regardless of religious orders, it is important and justice is analyzed in line with freedom. With regard to this problem, according to the analytical-comparative method, an attempt is made to compare the basic dimensions of Islamic political justice in ontological, anthropological, goals and the relationship between justice and freedom, with the school of liberalism. . According to the political thought of Islam, justice is a value-rational and absolute and a condition of freedom, this is important by the sublime people, to create the platforms for the growth of the society, the fair distribution of political facilities and opportunities and the fulfillment of the rights of the citizens in the political, executive and operational arena. but in liberalism, justice is a relative thing, based on humanistic utilitarianism, which seeks to maximize freedom.

Keywords: political justice; political freedom; political thought of Islam; liberalism

¹ “Associate Professor, Islamic Culture and Thought Research Institute, Qom, Iran. (Corresponding Author) Email: sbaqeri86@yahoo.com”

مقدمه

این نوشته در جستجوی نسبت میان عدالت و آزادی از منظر اندیشه سیاسی اسلام و لیبرالیسم است. مکتب اسلام از مکاتبی است که عدالت و عدالت سیاسی در همه ابعاد، برنامه‌ها، گفتار و رفتارها باید حضوری همیشگی داشته باشد، از منظر این مکتب، عدالت، اصلی همیشگی است و هیچ‌گاه و به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان و نباید آن را نادیده گرفت، اما در لیبرالیسم، عدالت از اصالت اولی و هموارگی برخوردار نیست، بلکه آزادی است که دارای چنین جایگاهی است و عدالت نیز در راستای آزادی تحلیل و تفسیر می‌شود. بررسی و فهم نسبت این دو فضیلت، از منظر دو مکتب اثرگذار در دنیای معاصر، دارای اهمیتی بالاست. این نوشته بر اساس روش تحلیلی-مقایسه‌ای سامان یافته است و سؤال اصلی بر گرد این مسئله سامان یافته است که نسبت میان عدالت و آزادی سیاسی از منظر دو مکتب اسلام و لیبرالیسم چیست و در فرضیه بر این امر تأکید شده است که با لحاظ اصالت و نقش مبنایی توحید در اندیشه سیاسی اسلام، همه اصول عدالت مانند توازن، تعادل، اعتدال، شایستگی، تأمین حقوق شهروندان بر پایه آن سامان می‌یابد، این در حالی است که در لیبرالیسم با لحاظ اصالت و نقش مبنایی انسان، اصول عدالت سیاسی را می‌توان در مواردی چون آزادی، تأمین حقوق شهروندی بدون لحاظ شریعت رصد کرد؛ بر این اساس، در اندیشه سیاسی اسلام، عدالت، ارزشی عقلی و غایت‌گرا، بر مبنای توحید است که قید آزادی به شمار می‌رود، این مهم از طریق انسان‌های متعالی، عاقل و برنامه‌ریز، به هدف ایجاد بسترهای رشد جامعه، توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌های سیاسی و ایفای حقوق شهروندان در عرصه سیاسی، اجرایی و عملیاتی می‌شود، این در حالی است که در اندیشه لیبرالیسم، عدالت امری نسبی، بر مبنای انسان سودگراست که در پی حداکثرسازی آزادی است و اصالت عدالت نیز در آن نقش ندارد.

در این نوشته، منظور از عدالت سیاسی ارزشی است که با فراگیر شدن آن، امور جامعه، در پیوند با قدرت، به تناسب در جای خود، قرار می‌گیرد و حقوق شهروندان به شایستگی ادا می‌شود؛ با عدالت سیاسی، بستر «انتخاب شهروندان» و «محدودیت قدرت»، فراهم و مسیر جامعه برای رسیدن به «حق» گشوده می‌شود (سیدباقری، ۱۳۹۴، ص ۴۹) و منظور از آزادی سیاسی آن است که افراد، گروه‌ها و تشکله‌ها برای انجام فعالیت‌های مطلوب سیاسی، با گذر از بندهای درونی، از موانع بیرونی سیاسی-اجتماعی و قدرت

حاکم، رهایی یابند و با برخورداری از حقوق شهروندی، در جهت کمال انسانی حرکت کنند. از آنجا که آزادی سیاسی با قدرت مرتبط است، بحث اصلی آن رستن از قدرت ظالمانه و خودکامانه دولت‌هاست. با این وصف، آزادی سیاسی در برابر استبداد سیاسی قرار می‌گیرد که همه حقوق بنیادین سیاسی-اجتماعی شهروندان، انکار و دچار محدودیت‌های گوناگون می‌شود (سیدباقری، ۱۳۹۸، ص ۵۲).

ارزش‌سنجی عدالت و آزادی

بر اساس منطق قرآن کریم و در اندیشه سیاسی اسلام که حسن و قبح عقلی می‌پذیرد، عدالت، در هر حال، امری مطلوب است و این نکته ناشی از سودآوری و ضرورت احترام جامعه نیست. عدالت، امری مطلق و ذاتی است، فرازمان و فرامکان که بر طبق زمان و مکان‌های مختلف، نیازها و مقتضیات زمانه و تجربه‌های گوناگون افراد، تغییر نمی‌کند و دگرگونی نمی‌پذیرد. عدالت، مبتنی بر قواعدی ثابت و فطری، طبیعی و از پیش تعیین شده است که مورد اتفاق همه انسان‌هاست. به بیان دیگر، عدالت چیزی نیست که به سبب وضع قانون به وسیله قانون‌گذار یا رواج آن در عرف جاری جامعه، اعتبار و ارزش یافته باشد، بلکه اعتبار و مشروعیت همه آنها از عدالت است.

اما اگر کسی به نسبی بودن عدالت، باور داشته باشد، به معنای آن است که عدالت، یک معنای نهایی و قطعی و همیشگی ندارد و نسبت به شرایط مختلف و زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، معنایی متفاوت خواهد داشت. پس امری می‌تواند در جامعه‌ای عادلانه تلقی شود و در جامعه‌ای، ظالمانه. اگر چنین باشد، پس به ندرت می‌توان معیاری برای ارزیابی رفتارها و گفتارها یافت و هر کسی خواهد گفت که کار من با توجه به معیارهایی که می‌دانم و وضع می‌کنم، عادلانه است؛ هر چند که به باور دیگران، آن کار ظالمانه باشد؛ البته توجه به این نکته لازم است که به هر حال، روش‌های عملی و کاربردی کردن عدالت می‌تواند نسبت به شرایط زمانی و مکانی مختلف، متفاوت باشد.

در نگره سودگرایی^۱ به عدالت، هر آنچه برای «خود» مفید و سودمند باشد، مورد توجه قرار می‌گیرد. دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) پافشاری داشت که انسان باید سود ببرد (Hume, 1991, p.161). در تکامل این روند، جرمی بنتام (۱۸۳۲-۱۷۴۸) بر این باور بود که

طبیعت برای انسان دو کارفرمای مسلط به نام درد و شادی قرار داده است و این دو معیار عادلانه و ناعادلانه هستند و بیشترین شادی برای بیشترین افراد، بنیاد اخلاق و قانون‌گذاری است (Bentham, 2005, p53) در این نگرش، انسان‌مداری^۱ مسلط است و آنچه برای رسیدن به عدالت مهم است، پابندی به قراردادها در جامعه است. این اندیشه بعدها در نوشته‌های جان استوارت میل^۲ (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، کامل‌تر شد. جان رالز از دهه ۱۹۷۰ به بعد با توجه به مکتب کانت و در نظر داشتن نظریه قرارداد اجتماعی^۳ به بحث «عدالت به منزله انصاف»^۴ پرداخت. در این تلقی، خیر و عدالت، ارزش‌های پسینی در جامعه هستند و این افرادند که با قرارداد می‌توانند امری را عدل یا ظلم بنامند و این امر خود می‌تواند معیارهای عدالت را در جامعه با چالش جدی مواجه کند و در بررسی مسئله هر کس از زاویه خود، امری را عادلانه یا ظالمانه نامد. به همین جهت است که در مکتب غایت‌نگاری^۵ بر ارزش ماهوی عدالت و خیر ذاتی آن، تأکید می‌شود. در نقد سودگرایی، ایمانوئل کانت^۶ (۱۷۲۴-۱۸۰۴) تأکید داشت که سود و قرارداد، نمی‌تواند مبنای عدالت باشد و در عدالت، باید از منافع شخصی گذر کرد (ساندل، ۱۳۹۴، ص ۸).

در اندیشه اسلامی نیز عدالت امری پیشینی، ذاتی و عقلی است و خیر از اموری نیستند که افراد به دلخواه آن را تفسیر کنند، پس در عدالت، برداشت خودسرانه و فردی نیست و ارزش‌های اخلاقی، حقیقتی و رای میل و انتخاب ما انسان‌ها دارند و لذا قراردادی نیستند، پس روش‌های عقلانی، عقلایی و روشمند برای شناخت حق از باطل وجود دارد. در نگره‌های جامع، همه ساحت‌های حقوقی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، مد نظر قرار می‌گیرد تا بسترهای حرکت جامعه به سوی عدالت فراگیر فراهم شود. در این نگرش، عدالت، مفهومی مطلق و پیشینی است و سرچشمه آن خداوند است که با اراده شارع و در قالب قانون الهی در جامعه ظهور و تجلی می‌یابد.

از دیگر سو، آزادی امری ذاتی و نهاده شده در نهاد جان انسان‌هاست، در نگرش قرآنی و دینی، آزادی امری در سرشت و فطرت انسان است که قبل از ورود او به عرصه سیاسی-اجتماعی، در نهاد او قرار گرفته است و خداوند او را آزاد آفریده است، رها از هر

-
1. Anthropocentrism
 2. John Stuart Mill
 3. Social Contract Theory
 4. Justice as Fairness
 5. Teleology
 6. Immanuel Kant

گونه بندگی و بردگی دیگران. آنچه که در کلام علی(ع) نیز آمده است بر این امر تأکید دارد که آزادی امری فطری است و خداوند، انسان را آزاد آفریده است:

وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۴۰۱)؛ برده دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است.
و در سخنی دیگر فرمود، مردم همه آزادند: النَّاسُ كُلُّهُمْ أحرار (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۴۳).

به بیان یکی از نویسندگان معاصر انسان آزاد، حتی حق سلب آزادی را حتی از خودش، ندارد. حق طبیعی هر کسی است که آزادی بیان، آزادی قلم و آزادی سیاسی داشته باشد و کسی نمی‌تواند این حقوق را به حکومت‌های در ازای پول یا قدرت بفروشد (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص ۴۱۶). باری رد و انکار همه این امور از آن جاست که انسان نمی‌تواند و نباید آزادی را که در سرشت اوست و خداوند در انسانیت او نهاده است، به دیگری واگذارد، زیرا که این وادادگی، واگذاری بخشی از انسانیت فرد است و می‌تواند سر از آشفتنگی‌های اجتماعی-سیاسی و برآمدن حکومت‌های خودکامه و جوامع برده در آورد. با توجه به این امر می‌توان باور داشت که انسان بدون آزادی، از حقیقت خویش تهی شده است. پس، از این منظر، «آزادی ناشی از یک اصل طبیعی و تکوینی است که به نام اراده در نهاد انسان به ودیعه گذارده شده است و انسان را به عمل وادار می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۶). به بیان بهتر، اسلام، آزادی را امر فطری انسان می‌داند. حقی برتر از سایر حقوق است، مثل حق حیات، حق زندگی کردن. همچنان که حق زندگی کردن را نمی‌شود در ردیف حق مسکن و حق انتخاب و حق چیز دیگر گذاشت (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۱۲/۶). در همین راستاست که امام خمینی تأکید داشت، اینکه کسی بگوید «اعطا کردیم آزادی را» این جرم است، آزادی مال مردم هست، قانون، خدا و اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۰۶).

بنابراین از منظر قرآن کریم، آزادی، حقی ذاتی است که در خمیرمایه و سرشت او وجود دارد و اینکه خداوند در کلام خویش تأکید می‌کند که پیامبران الهی می‌آیند تا غل‌ها و زنجیرهایی را که بر انسان‌ها قرار گرفته است، بردارند و بازکنند (اعراف، ۱۵۷)، حکایت از آن دارد که آن زنجیرها، حال هر چه که باشد، روزی بر دوش انسان نبوده اما دیگرانی بر دوش او نهاده‌اند، لذا بازگرداندن انسان به روزگار رهایی و زمانی که غلی بر آنها نیست. باز شدن آن زنجیرها، عدالت و آزادی را برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورد.

زیرساخت عدالت و آزادی سیاسی

اصل توحید، زیرساخت نظریه عدالت و آزادی سیاسی است، همانند دیگر ابعاد و زوایای اندیشه سیاسی اسلام، که در همه ساحات آن، توحید حضوری قطعی دارد. با توجه به این نکته است که مرزگذاری میان مکاتب، شفاف می‌شود. اصل تفاوت عدالت و آزادی سیاسی از منظر قرآن کریم نسبت به دیگر مکاتب از جمله مکتب لیبرالیسم، برخاسته از الگوی فراگیری است که بر این نظریه حاکم است و آن مرکزیت توحید و آموزه‌های آن است. بر این مبنا، خداوند هستی را عادلانه آفریده و عادلانه تدبیر می‌کند و باید دادگری او در همه اجزای آفرینش از جمله انسان و روابط اجتماعی او به عنوان خلیفه خداوند نیز جاری و ساری گردد. در همه روابط انسان با خود، دیگران و محیط، توحید، حضوری همیشگی دارد؛ در عرصه سیاسی نیز خدای عادل، رفتار دادگرانه را طلب می‌کند. به یادآوریم که آفریننده هستی عدل محض است و به هیچ کس، ذره‌ای ظلم نمی‌کند:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (نساء، ۴۰)؛ به راستی که خداوند هم‌وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند.

در آیه‌ای دیگر آمده که: لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (کهف، ۴۹).

همچنین تأکید می‌شود که خداوند به جهانیان هیچ ستمی نخواهد کرد: وَمَا اللَّهُ بِرَبِّدٍ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (آل عمران، ۱۰۸).

و در آیه‌ای دیگر به این نکته اشاره می‌شود که فرشتگان و عالمان بر عدالت خداوند گواهی می‌دهند: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ (آل عمران، ۱۸).

خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران نیز گواهی می‌دهند.

در این منظومه، زیرساخت و «مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است، آن نقطه کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَكَمَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» (آل عمران، ۶۴). نمی‌گوید «لَا نُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا» - البته یک جایی هم «احداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - می‌فرماید: «وَكَمَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»؛ هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عادات بی‌دلیل

پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسان‌ها پیروی کنید، همین جور است؛ از نظام‌های اجتماعی پیروی کنید، همین جور است، آنجایی که به اراده الهی منتهی نشود، همه این‌ها شرک به خداست (خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۸/۲۳). التزام به احکام خدا و عدم پیروی از دیگران و عادت‌های غلط، سرآغاز حرکت به سوی عدالت و سپس آزادی است.

در همین نظرگاه داوری اردکانی تأکید دارد که «اهداف راهبردی جامعه اسلامی، در مدینه اسلامی، توحید است و با تسلیم به توحید تمام غایت‌ها منتفی می‌شود و بشر غایتی جز رجوع به پروردگار خویش ندارد. غایت جامعه و مدینه اسلامی تحقق اسلام است و این در صورتی است که دست و زبان مردم به فرمان حق تعالی بگردد؛ ایشان شرط این امر را آن می‌داند تا نظم جوامع امروزی که عین خودپرستی و بشرمداری است، در هم ریزد و اساس مهر و معرفت گذاشته شود. نظام کنونی باید در توحید مستحیل شود و همه چیز در سایه توحید قرار گیرد (داوری، ۱۳۷۳، ص ۱۳۲).

مسلمانان، با پذیرش مبنای توحید که در هسته مرکزی اندیشه سیاسی اسلامی وجود دارد و همه زوایای زندگی انسان را در برمی‌گیرد، حاکمیت همه‌جانبه خداوند بر حیات سیاسی-اجتماعی خود را می‌پذیرد و با اختیار خویش می‌کوشد تا در قالب سنت‌های الهی حاکم بر هستی، به سوی عدالت و آزادی و سپس کمال گام بردارد.

اما در مکتب لیبرالیسم، اصولاً توحید، ارزش‌های الهی و غیب، جایگاهی ندارد و با توجه به آنکه نگرش مادی‌گرایانه بر آن حاکم، همه امور بر محور انسان آزاد می‌گردد. لذا «بیش از هر چیز بر آزادی شخصی افراد در زندگی، تأکید دارد و معیار آن تا جایی است که با آزادی دیگران، برخورد نکند، پس آزادی فردی پایانی ندارد مگر آنجا که آزادی دیگر افراد باشد. برای آنان، روش به کارگیری آن آزادی و نتایجی که از آن برمی‌آید، مهم نیست، برای نمونه، شخص شراب‌خوار، منعی ندارد که هر آنچه می‌خواهد، شراب بنوشد و فهم و درک خویش را نابود سازد، زیرا تا زمانی که این فرد متعرض دیگران نشود و برای زندگی آنان خطری نداشته باشد، حق دارد تا از آزادی خود در رفتارهای شخصی‌اش بهره‌گیرد. اما چون نیک‌بگیریم، آن آزادی خود به قید و زنجیرهای بزرگی می‌انجامد، اگر آزادی در تمدن غربی با رستن و رهایی آغاز می‌شود، اما در نهایت به اشکال و انواع بندگی، قید و زنجیرها منتهی می‌گردد، اما در اسلام بر عکس است، زیرا که آزادی از عبودیت خالصانه خداوند آغاز می‌شود و سپس به رهایی و دوری از هر نوع بندگی تحقیرآمیز می‌انجامد (ر.ک. الصدر، ۱۳۹۱، ص ۹۵). رهایی از توحید، انواع بندگی

از ثروت و قدرت را در پی می‌آورد، اما در مکتب اسلام، حقیقت توحید، رهایی از همه طاغوت‌های درون و برون است.

رابطه عدالت و آزادی سیاسی

بعضی عدالت را بر آزادی ترجیح می‌دهند که بیشتر در گرایش‌های سوسیالیستی وجود دارد و برخی آزادی را بر عدالت مقدم می‌دارند که بیشتر در مکتب لیبرالیسم و متفکران نئولیبرالیسم مطرح می‌شود و آن‌سان که گاه عدالت را مفهوم توخالی و غیر قابل تعریف می‌دانند، ارزش‌ها و فضیلت‌های دیگر را در پای آزادی، قربانی می‌کنند و عدالت را وسیله‌ای برای فریب توده می‌انگارند^۱ (ر.ک. گری، ۱۳۹۹، ص ۱۷۵ به بعد). اما در اندیشه سیاسی اسلام، میان این دو، رابطه تعاملی وجود دارد؛ هر چند به گاه تعارض میان آن دو، تقدم با عدالت است؛ از یک سو عدالت، قید آزادی است و باید در مرزهای آن، حضور داشته باشد و نمی‌تواند معیارهای عدالت را پشت سر گذارد و از سویی دیگر، اگر آزادی در جامعه‌ای نباشد، عدالت سیاسی به دست نمی‌آید، نمی‌توان با زور و خودکامگی، آزادی شهروندان را سلب کرد و سپس ادعا نمود که من برای جریان عدالت در جامعه می‌کوشم؛ زیرا با ورود استبداد از یک سو، از دری دیگر، عدالت بیرون می‌رود. بنابراین بر اساس منطق قرآن و روایات، هر دوی عدالت و آزادی حضور دارند، هر دو مهم و کلیدی به شمار می‌آیند و لذا برای رسیدن به هر یک، باید دیگری و شرایط آن را در نظر داشت؛ عدالت سیاسی بدون آزادی به دست نمی‌آید و آزادی سیاسی بدون عدالت محقق نمی‌شود. هر دو در کنار هم، بسترهای رشد و راه رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی را فراهم می‌کنند.

در نگرش لیبرالیستی، جایگاه و احکام الهی و در پی آن دستورهای پیغمبران خدا، نادیده انگاشته می‌شود و برای حاکمیت فهم و اراده انسان، تلاشی تمام‌عیار انجام می‌شود و خواسته‌های او حق پنداشته شده و او را موجود محق می‌دانند که هر امری را

۱. این امر در نئولیبرالیسم و آثار اندیشورانی چون «رابرت نوزیک» و «فون هایک» و «فریدمن»، بیشتر مطرح می‌شود؛ برای نمونه هایک بحث از «نظم خودانگیخته» و «تعادل درونی» را مطرح می‌کند؛ و بر این باور است که عدالت اجتماعی، مفهومی غیر قابل تعریف و توخالی است و آن را وسیله‌ای در دست سیاست‌بازان می‌بیند که با آن به فریب توده می‌پردازند.

می‌تواند برای خود حق تلقی کند، هر چند که بر خلاف دستورهای دین و وجدان اخلاقی انسان باشد، لذا معیار، اراده انسان است، پس همه امور سیاسی-اجتماعی و تعاملات او نه به اراده خدا بلکه به خواست انسان است. در لیبرالیسم، هدف عدالت، آزادی است، بالاترین هدف، رسیدن به بیشترین آزادی است؛ با توجه به این بنیاد اندیشگی، آزادی وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی تر نیست، بلکه فی نفسه عالی ترین هدف سیاسی است.^۱ به نظر می‌رسد که این برداشت و فهم، نه تنها انسان را به سوی آزادی حقیقی راهبری نمی‌کند بلکه عدالت را نیز از او می‌گیرد. زیرا از سویی دستورهای رهایی بخش الهی را نادیده می‌گیرد و به ظاهر از آن آزاد می‌شود اما از دیگر سو، به زنجیرهای متعدد نفسانی گرفتار می‌شود، زنجیرهایی که پیامد آن، گردن نهادن به اربابان ثروت و قدرت است، لذا در نهایت، آن آزادی ظاهری، آزادی حقیقی و عدالت را از انسان می‌گیرد، با این باور که بر اساس نظریه اسلام، آزادی نباید به عدالت، آسیب بزند. در اندیشه اسلامی، حداکثرسازی تحقق عدالت مد نظر است و آزادی در پرتو عدالت معنا دار می‌شود و اگر در مسیر دستیابی به آزادی، عدالت آسیب ببیند، در مشروعیت آن مسیر باید تردید جدی کرد زیرا که آزادی خود حصه ای از عدالت است و تحقق آن نباید عدالت را با چالش روبه‌رو سازد.

عدالت برای مراعات و تأمین حقوق شهروندان است و آزادی یکی از اساسی ترین حقوق است. قابل یادآوری است که عدالت، فراگیرتر از آزادی و دارای گستره ای وسیع تر است، محدودکننده و قید آن می‌باشد. به گونه ای که می‌توان ادعا کرد که اگر عدالت، محقق شود، در پی آن، آزادی هم به دست می‌آید، اما عکس آن صادق نیست، زیرا ممکن است جامعه ای آزاد باشد، مثل جوامع لیبرالی، ولی همه حصه ها و ساحت های عدالت در آن، وجود نداشته باشد. اما در نگرش اسلامی، انسان، آزاد است تا بدون مانع فعالیت کند، مگر آنکه عدالت، زیرسؤال رود یا رفتارش، موجب اسارت های درونی و بیرونی گردد. آزادی در قالب دادگری تأمین می‌شود. لذا غالباً چنین است که اگر در جامعه ای عدالت، حکمفرما شود، در آن آزادی نیز وجود خواهد داشت، به بیان دیگر، در همه عدالت ها، آزادی هست، اما در همه آزادی ها، عدالت نیست و تنها بعضی از آزادی ها، عدالت هستند.

گستره و قلمرو عدالت و آزادی سیاسی

در بحث عدالت و آزادی، یکی از مباحث همیشگی، بحث گستره و قلمرو آن دو بوده است. کمتر مکتب یا دیدگاهی وجود دارد که این بحث را طرح نکرده باشد، لذا یکی از اصلی‌ترین و پرچالش‌ترین مباحث در عدالت و آزادی سیاسی، تعیین قلمرو و گستره آن است؛ امری که تعامل اجتماعی و رفتارهای سیاسی میان دولت و شهروندان را تنظیم می‌کند و سامان می‌بخشد. در اندیشه سیاسی اسلام، عدالت اصلی همیشگی و همه‌جایی است و در هیچ برنامه‌ای و به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان آن را کنار گذاشت، به باور نویسنده، هیچ مصلحتی بالاتر از عدالت نیست و اگر کسی به بهانه مصلحت آن را کنار بگذارد، قطعاً مصلحت واقعی نبوده و شبه مصلحت است، لذا بین عدالت و مصلحت هیچ تضاد و چالشی پیش نمی‌آید، زیرا که بالاترین مصلحت، عدالت است.

از دیگر سو، در این اندیشه، آزادی نیز مفهومی بنیادین است، آغاز و حرکتی است برای رهیدن از طاغوت‌هایی که قدرت نامشروع را به زور و ناحق در اختیار گرفته‌اند و ناعدالتی در پیش گرفته‌اند. در این نگرش، انسان دارای حقوق است از جمله حق آزادی و آن گاه که بحث از حق، طرح می‌شود، تکلیف را در کنار خود دارد که هیچ انسانی حق مطلق یا مکلف مطلق نیست. به تعبیر یکی از مفسران معاصر، روح هر تکلیفی تشریف است؛ نه تحمیل. در باطن هر تکلیفی حق نهفته است، همه تکالیف با تحلیل عقلی به حقوق برمی‌گردد و انسان چون صاحب حقوق است، برای استیفای آن مکلف به تکالیف شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۷). این در حالی است که در مکتب لیبرالیسم، اصل اول آزادی انسان و حق‌داری اوست و کمتر نیرویی اعم از انسانی یا الهی می‌تواند آن قلمرو وسیع را محدود سازد، لذا گستره‌ای باز برای آزادی مادی انسان در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، نسبت به مکاتب، محدود کننده یا مرزهای محدود‌گر آزادی، متفاوت است و همین امر نیز مکاتب را متمایز می‌سازد.

در نگرش غالب لیبرالیستی، خداوند از زندگی حذف می‌شود و عاملی به نام خدا در زندگی سیاسی-اجتماعی وجود ندارد و نهایت، محدود به زندگی فردی می‌گردد، با این رویکرد، عقل سود‌گرای انسان مبنای عمل قرار می‌گیرد، آزادی به معنای آن است که فرد هر گونه که دوست دارد، رفتار کند و تنها قید او آزادی دیگران است، پس، انسان، خودبسنده می‌شود و با عقل مادی‌اندیش، خود را از دیگر قیود، آزاد می‌انگارد، خدا و بسیاری از ارزش‌ها و هنجارهایی که از سوی او ابلاغ و اعلام می‌شود، از زندگی اجتماعی

و سیاسی، کنار گذاشته می‌شود؛ تنها انسان است که شایستگی و حق دارد تا حد و مرز بگذارد و باید و نباید کند. پس انسان، منبع ارزش و ملاک سنجش آن می‌گردد و هر چه را او پذیرفت، ارزش است و هدف را نیز خود مشخص می‌کند. این نگره که غالباً در مکاتب جدید از جمله لیبرالیسم مطرح می‌شود، انسان در مرکز جهان می‌نشیند و همه مرزها، تکالیف و حقوق و حدود را خود، تعریف می‌کند و تعیین‌گر ارزش‌ها و ارزیاب آنها نیز همو می‌باشد. اما چون به فراست نگریسته شود، با این خوانش، مقدمه اسارت سیاسی انسان فراهم می‌شود، زیرا که انسان اگر به خداوند، گردن ننهد، به ناچار باید به دیگر انسان‌ها، سر خم کند و از آنجا که انسان‌های عادی و توده مردم هیبت و قدرتی ندارند که دیگران را به اطاعت وادارند، لذا به قدرتمندان و جاه‌پرستان گردن می‌گذارد. او به پندار خود از اطاعت یک تن به نام خدا آزاد شده است، اما ناآگاهانه به اطاعت هزاران نفر دیگر که همه در ردیف اویند، تن داده است. آیت الله خامنه‌ای با استناد به آیه ۱۵۷ سوره مبارک اعراف می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف، ۱۵۷)، می‌گوید این واضح‌ترین آیه در قرآن برای آزادی است، قرآن «اصر» را برمی‌دارد. «اصر» آن طناب‌هایی است که به پایه خیمه می‌بندند تا باد آن را نبرد؛ یعنی آن را متصل می‌کند به زمین، «اواصر» آن چیزهایی است که ما را می‌چسباند به زمین، مانع پروازمان می‌شود. «غل» هم، غل و زنجیر است؛ پیغمبر آمده است غل و زنجیر را بردارد. در همین آیه، می‌گوید: «وَ يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ». حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است (خامنه‌ای، ۲۴/۹۱/۰۸). در همین راستا، امام خمینی در نقد اندیشه لیبرالیستی و اینکه انسان هر کاری را به دلخواه انجام دهد، بر این باور بود که قلمرو آزادی را رعایت اخلاق و عدم سلب آزادی دیگران می‌دانست (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۵۳۶).

پس در اندیشه سیاسی غرب، امر مهم و برجسته، اخلاق انسان‌گرا و اومانستی است، همه امور بر گرد انسان تک‌ساحتی با عقل ابزاری و تجربی می‌گردد و ماوراءالطبیعه یا فراموش می‌شود یا از صحنه تأثیرگذاری اجتماعی کنار گذاشته می‌شود، اما اندیشه و منطق قرآن، برخاسته از وحی است و بر آموزه‌های بنیادینی چون توحید، غیب، نبوت و معاد تأکید می‌شود. در این نگره، آزادی، نخست از درون آغاز می‌شود و با خلاصی از زنجیرهای اسارت درون، انسان آزاده می‌کوشد تا به آزادی برسد و «این آزادی تا جایی است که عادلانه باشد و حدود این عدالت، با ایجاد قوانین مشخص می‌شود (داوری،

۱۳۹۳، ص ۱۵۷). آن گاه که انسان از بندهای نادانی و شهوت پرستی رها شود، توان می‌یابد تا از سیطره ستمگران و جباران رهایی یابد. وابستگی‌ها و دلدادگی‌های ناشایست و غیر خدایی، آزادگی را از انسان می‌گیرد و انسانی که آزاده نباشد، آسان‌تر به حکم طاغوت سر فرو می‌آورد. بنابراین انسان به عنوان عامل آزادی، که اختیار را در ذات و سرشت خویش دارد و خداوند او را آزاد آفریده است، بیشترین نقش برای به دست آوردن آزادی سیاسی دارد و تا زمانی که اقدام نکند، جامعه در آرامشی گورستانی فرو خواهد رفت و صدای احدی در اعتراض به ستم دیکتاتورها شنیده نخواهد شد.

کارگزار عدالت و آزادی سیاسی

در اندیشه سیاسی اسلام، «خود متعالی» انسان، رهایی از قدرت مستبدانه و شکوفایی استعدادهای مادی و معنوی او مورد توجه قرار می‌گیرد. آزادی در این اندیشه، به بیان امام صادق (ع)، برای رسیدن به هدایت و انتخاب راه برتر و در بردارنده فضیلت‌های بسیار دیگر است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۳۸۷). با رهایی، آدمی به نوعی تعادل و ثبات شخصیتی دست می‌یابد، آزادی را در کنار عدالت، طلب می‌کند و یکی را فدای دیگری نمی‌سازد. «آزادم و می‌توانم راه کمال خودم را طی کنم. نه اینکه چون آزاد هستم، به کمال خود رسیده‌ام» (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۶). آزادی برای شکستن قیود قدرت نامحدود و ثروت نامشروع، دارای ارزش است، ولی نمی‌تواند همه هدف نیست؛ نمی‌توان همه قیدوبندها حتی عدالت را گسست که گسستن آنها و آزادی مطلق، از میان‌برنده خود آزادی خواهد بود و نمی‌تواند تضمین‌کننده جامعه عادلانه و آزادانه باشد. این تعبیر حتی در اندیشه لیبرالی با قرائت خاص خود مطرح است که اگر آزادی را به ارباب خود بودن و بنده دیگری نبودن، تفسیر کنیم، این بحث مهم پیش می‌آید که کدام خود؟ هگل و افلاطون و طرفداران آنان با در نظر گرفتن «خود طبیعی» و پست‌تر و «خود معنوی» و برتر، از چیزی به نام «بردگی طبیعت»، یاد می‌کنند. انسان ممکن است در عین حال که هیچ اجبار بیرونی در کار نیست، برده طبیعت و «من پست» خود باشد؛ مفهوم منفی آزادی خدشه‌دار نباشد، اما آزاد به معنای مثبت آن نیز نباشد. آزادسازی خود، همیشه توأم با نوعی بردگی برای خود دیگر ماست. «خود طبیعی» و لجام گسیخته اگر آزاد باشد، معنایش در بند شدن «خود معقول» و معنوی ماست (برلین، ۱۳۷۹، ص ۲۵۱).

لذا در بحث آزادی و عدالت، مهم کارگزار و عامل است و اینکه این فرد با چه ویژگی‌ای می‌تواند به این دو دست یابد. از سویی، آزادی، وصفی از اوصاف نفسانی انسان است، با تعدد و تفاوت انسان‌شناسی‌ها، معنا و مفهوم آن متعدد می‌گردد. هستی‌شناسی و جهان‌بینی هر شخص، انسان‌شناسی او را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و انسان‌شناسی خاص، مفهوم ویژه‌ای از آزادی به ما عرضه می‌کند. از این رو، «آزادی از نظر اسلام با آزادی مورد نظر مکاتب غربی و غیر اسلامی تفاوت دارد؛ زیرا پایه‌های شناختی اسلام و مکاتب دیگر درباره جهان و انسان و سعادت او متفاوت‌اند (جوادی، ۱۳۷۸، ص ۲۸).

در اندیشه سیاسی اسلام، انسان به عنوان کارگزار عدالت و آزادی، دارای کرامت و شرافت ذاتی است، او دارای جایگاهی رفیع در کلام الهی است، او از یک سو، برترین موجود روی زمین و جانشین خداوند است:

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره، ۳۰)

از سویی دیگر او به سوی خداوند خویش در جهت پویندگی و رویش در حرکت است:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (انشقاق، ۶)؛ ای انسان، حَقًّا که تو به سوی پروردگار خود به‌سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.

کارگزار عدالت و آزادی، در این اندیشه، می‌کوشد تا خود را از طاغوت درون رها سازد و پس از آن فرصت می‌یابد در عرصه سیاسی-اجتماعی از زنجیرها و قدرت‌های نامشروع خود را رها سازد و به سوی کمال گام بردارد.

در مکتب اسلامی، انسان، جامعه و نظام سیاسی در برابر ظلم و نابرابری مسئولیت دارد، بر خلاف اندیشوران لیبرالیسم که این باور را ندارند، برای نمونه «فون هایک» (۱۸۹۹-۱۹۹۲) می‌نویسد افرادی که در نظام سرمایه‌داری با فقر و ناکامی اقتصادی روبه‌رو می‌شوند، ظلم و بی‌عدالتی واقع نشده است زیرا ستم در جایی است که عامدانه باشد اما در نظام سرمایه‌داری در جریان رقابت، عده‌ای ثروتمند می‌شوند و عده‌ای شکست می‌خورند و فقیر می‌گردند، این امر را خودشان به وجود می‌آورند، بنابراین حاکمیت و نظام سرمایه‌داری مسئولیتی ندارد. (Hayek, 2017, p. 65). اما او توضیح نمی‌دهد که طراحی آگاهانه ساختار رقابتی توسط کارگزاری انجام می‌شود که نتیجه آن تراکم ثروت در جایی و فقر و نداری در سوی دیگر باشد و عامدانه روند امور به سمتی می‌رود که به ظلم می‌انجامد. بنابراین در چنین جامعه‌ای همه و بیش از دیگران، حاکمیت سیاسی مسئول است.

اهداف عدالت و آزادی سیاسی

ارسطو مراد و هدف حکومت را «به زیستی» می‌داند و بر این باور است که هدف حکومت فراهم آوردن زمینه و بسترهای مناسب برای دستیابی به زندگی خوب است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵). هر یک از مکاتب و اندیشه‌ها اهدافی خاص برای عدالت و آزادی تعریف کرده‌اند، برای نمونه در لیبرالیسم، هدف عدالت، آزادی است، بالاترین هدف، رسیدن به بیشترین آزادی است؛ با توجه به این بنیاد اندیشگی، آزادی وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی تر نیست، بلکه فی نفسه عالی ترین هدف سیاسی است (ر.ک. آربلاستر، ۱۳۷۷، ص ۸۲). بر پایه فلسفه سیاسی لیبرالیسم، آزادی از هر مانعی و رسیدن به هر هدفی که انسان برای خود، تعریف می‌کند، مطلوب و دارای ارزش می‌شود. در آزادی انسان‌گرایانه، محور و بنیانگذار ارزش‌ها، انسان است و همواره سعادت خویش را بدون یاری هر مرجع و منبعی دیگر ترسیم می‌کند، در بنیاد نظری، پیامد این برداشت آن می‌شود که انسان، آزاد است تا هر چه می‌خواهد، انجام دهد، هر چند که به بی‌عدالتی رسد. لذا در لیبرالیسم، الگوی مطلوب، ایجاد نوعی نظم مکانیکی است که برای دیگران مزاحمتی به وجود نیاید و منافع تأمین شود، هر چند که آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی فراموش گردد. به تعبیر جان استوارت میل «تنها هدفی که انسان به طور فردی یا جمعی به آن متعهد می‌شود و مربوط به آزادی عمل بیشتر افراد جامعه است، حفظ خویشتن است. تنها هدفی که قدرت برتر به شایستگی می‌تواند نسبت به هر یک از اعضای جامعه متمدن اعمال شود، حتی اگر برخلاف اراده او باشد، آن است که از آسیب رساندن به دیگران جلوگیری می‌کند. انسان را نمی‌توان به انجام کاری مجبور کرد یا از کاری باز داشت، صرفاً به دلیل آنکه برای او بهتر است که چنان کند، یا آنکه او را شادتر می‌سازد، یا در نظر دیگران، این کار عاقلانه است، تنها عنصری که با آن می‌توان، دیگران را هدایت و اداره کرد تا او رام و مطیع جامعه باشد، همان اموری است که به جامعه و دیگران مرتبط است. در مواردی که به زندگی شخصی او مرتبط است، استقلال او مطلق و رهاست. فرد بر خویشتن، جسم و ذهن خویش حاکم است» (Mill, 1993, p. 154). با توجه به این بنیاد اندیشگی، آزادی، هدف تلقی می‌گردد، آزادی، وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی تر نیست، بلکه فی نفسه عالی ترین هدف سیاسی است (آربلاستر، ۱۳۷۷، ص ۸۲).

اما بر اساس اندیشه اسلامی، عدالت سیاسی، هدف میانه نظام سیاسی به شمار می‌آید که می‌تواند زمینه‌های خیر، رشد و کمال را در جامعه فراهم کند و آزادی در

خدمت عدالت است؛ در اندیشه و منطق قرآنی، این هدف، سطحی بالاتر می‌یابد که همانا رساندن آدمی به سعادت در پرتو مفاهیم قرآنی است، پس امنیت، بسترساز ایجاد رشد حاکمیت دینی است، آرامش و امنیت، به ما یاری می‌دهد تا در مسیر عدالت سیاسی و آزادی گام برداریم و این دو، زمینه پویایی جامعه به سوی سعادت را فراهم می‌کنند. در این نگره هدف عدالت سیاسی، ایجاد بسترهای رشد جامعه، توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌های سیاسی و ایفای حقوق شهروندان در عرصه سیاسی است. هدف آن است تا بسترهای رشد و پیشرفت سیاسی جامعه در عرصه‌های مادی و معنوی فراهم شود، بستری که یاری‌گر انسان برای رسیدن به جایگاه شایسته خود است به نحوی که افراد به حقوق بایسته خود دسترسی می‌یابند. انسان دارای سرشتی اجتماعی است؛ جامعه، قدرت و حاکمیت سیاسی اگر بستر و زمینه‌ای مطلوب فراهم آورد، استعدادهای او شکوفا می‌گردد و به رشد هماهنگ با مفهوم دقیق قرآنی خواهد رسید.

خاتمه و برخی نتایج

در نسبت‌سنجی میان عدالت و آزادی و شناخت روابط آن دو، می‌توان به عرصه‌های متعددی مانند زیرساخت، اهداف، کارگزار و قلمرو هر یک پرداخت، اموری که این نوشته به آنها پرداخت و تلاش کرد تا دیدگاه اسلام و لیبرالیسم را درباره آن‌ها برجسته سازد، در ادامه به چند نکته که می‌توان از مباحث طرح‌شده برداشت کرد، اشاره می‌شود:

- واقعیت آن است که حاکمان ستمگر، جامعه ساکت و یک‌دست می‌خواهند، جامعه‌ای که در آن همه خاموش باشند و در برابر هر آنچه که در پیرامونشان می‌گذرد، بی‌دغدغه باشند، این امر با اندیشه قرآنی و دینی ناسازگار است؛ در کلام الهی تأکید شده است که مؤمنان در برابر ساکت نمی‌نشینند و یاری می‌طلبند:

وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (شوری، ۳۹)؛ و کسانی که هرگاه ستمی به آنها رسد، (تسلیم ظلم نمی‌شوند و) یاری می‌طلبند.

این نکته راهبردی را در گفتار و رفتار اهل بیت (ع) نیز می‌یابیم، سخنان حضرت علی (ع)، به هنگام تبعید ابوذر به ربذه که در برابر قدرت‌مداران ستم ایستاده بود، نشانی از تأیید ایشان بر حرکت اصلاحی و احساس مسئولیت ابوذر در برابر فساد اجتماعی حاکم است، امری که نقشی تأثیرگذار در فراگیری عدالت سیاسی در جامعه دارد:

يَا أَبَا ذَرٍّ فَارْجُ مَنْ غَضِبَتْ لَهُ، إِنَّ الْقَوْمَ خَائِفُونَ عَلَى ذُنُوبِهِمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ (سیدرضی، ۱۴۱۴، خطبه، ۱۳۰)؛ ای اباذر، همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی بند که برای او خشمناک گردیدی. این گروه به خاطر دنیاشان از تو ترسیدند، ولی تو به سبب دینت از آنان ترسیدی.

در نگرش اسلامی باید به یاد داشت که قانون اسلامی به انسان می‌گوید که شهروندان نمی‌توانند آزادی خود و دیگران را زیر پا گذارند. بر خلاف آنچه که در فرهنگ غربی، حاکم است، چنین نیست که فرد تنها به دیگران آسیب نرساند، بلکه باید به آزادی خود نیز آسیب نرساند. او ضمن آنکه باید به محدودیت‌های قانونی تن در دهد و آزادی دیگران را تهدید نکند، باید آزادی خود را در نظر داشته باشد، پس انسان حق ندارد تا آزادی سیاسی خود را محدود کند یا به طاغوت‌ها و ستم‌ها گردن نهد، چنین است که در فرهنگ اسلامی انظلام و ظلم‌پذیری نیز به شدت نکوهش می‌شود، زیرا فرد با پذیرش ستم دیگران و انفعال، سکوت و بی‌خیالی در قبال امور جامعه، آزادی خویش را زیر پا نهاده است که امری ممنوع است. او نمی‌تواند حقوق سیاسی-اجتماعی خود را همانند آزادی دیگران به خطر اندازد و اختیار و مهار خویش را در اختیار دیگران قرار دهد.

منابع

- ارسطو (۱۳۸۷)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- امام خمینی (۱۳۸۵)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی
- آربلاستر، آنتونی (۱۳۷۷)، لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، اول.
- برلین، آیزیا (۱۳۷۹)، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت، قم: انتشارات اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، حق و تکلیف در اسلام، قم: نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، قم: چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- خامنه‌ای، سیدعلی چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۱۳۹۱/۸/۲۳
- خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۷۷/۱۲/۶، بیانات در دانشگاه تربیت مدرس، <https://khl.ink/f/2900>
- خامنه‌ای، سیدعلی، بیانات چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی، ۹۱/۰۸/۲۴
- <https://khl.ink/f/21471>
- داوری، رضا (۱۳۹۳)، فرهنگ، فلسفه و علوم انسانی، تهران: نشر سخن.
- داوری، رضا (۱۳۷۳)، فلسفه در بحران، تهران: نشر سخن.
- ساندل، مایکل (۱۳۷۴)، لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سیدباقری، سید کاظم (۱۳۹۸)، *آزادی سیاسی از منظر قرآن کریم*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سیدباقری، سید کاظم (۱۳۹۴)، *عدالت سیاسی در قرآن کریم*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه: للصبحی صالح*، ج ۱، قم: هجرت؛ ۱۴۱۴ ق
الصدر، سیدمحمدباقر (۱۳۹۱)، *المدرسة الإسلامية (موسوعة الشهيد الصدر)*، ج ۵؛ قم: پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر.

طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۳۷۴)، *مجموعه رسائل؛ گردآوری: سید هادی خسروشاهی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.*

گری، جان (۱۳۹۹)، *فلسفه سیاسی فون هایک*، ترجمه، خشایار دیهیمی، تهران: فرهنگ نشر نو.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، *بحار الانوار؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.*

مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، *آزادی معنوی*، تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا، سوم.

نقیب‌زاده، میر عبدالله حسین (۱۳۷۴)، *فلسفه کانت*، تهران: انتشارات آگاه.

Fredric Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, Chicago: The University of Chicago Press, 2017

David Hume: "A Treatise of Human Nature", Bk. III, Pt. II, Section II, paragraph 22, 1991

Jeremy Bentham "An Introduction to the Principles of Morals and Legislation", London: Adamant Media Corporation, 2005.

John Stuart Mill "On Liberty", NEW YORK: BARTLEBY.COM, 1993.